

#### شیرازه

#### اقتباسی از میشل زواگو

● **شرق:** «قصه‌هایی که به دل می‌نشینند فقط فراورده‌های ذوق و قریحه و نبوغ نیستند و تنها نویسندگان پدیدشان نمی‌آورند، بلکه از رخداد‌های گوناگونی مایه می‌گیرند که در جوامع انسانی ریشه دارند. حکایتی که برایتان روایت می‌کنم نیز برگرفته از زندگی و غم‌نامه‌های آن است و از فرانسه آغاز می‌شود. از نقطه‌ای که دست طبیعت آن را آراسته و تمدن جدید به نابودی‌اش کمر بسته، سرزمینی با چشم‌اندازهای سحرانگیز و مهد بلندپروازی‌های مردان و زنان بزرگ. در بخشی از خاک فرانسه که به دریا منتهی می‌شود، دامغای هست که حدود سی کیلومتر در آب پیش رفته و در راس آن قصری عظیم و مشرف به دریا بنا شده که شب‌ها به فانوسی دریایی شباهت دارد و راهنمایی برای کشتی‌هاست. افزون بر این، در برابر موج‌های سهمگین سرسختانه ایستاده و آنها را به دریای خروشان بازمی‌گرداند». این آغاز داستان «قصه عشق» میشل زواگو است که با ترجمه آزاد محمدرضا مرعشی‌پور در نشر ماهریس به چاپ رسیده است. میشل زواگو از نویسندگان و روزنامه‌نگاران فرانسوی است که در سال ۱۸۶۰ متولد شد و در سال ۱۹۱۸ از دنیا رفت. زواگو نویسنده آثار عمدتاً تاریخی و پرمajasرت که اغلب داستان‌های میشل زواگو آثار زیادی نوشته و تعدادی از آنها از سال‌ها پیش در ایران ترجمه و منتشر شده است. حتی گفته می‌شود که مشفق کاظمی در نوشتن «تهران مخوف» تحت تأثیر میشل زواگو بوده است. محمدرضا مرعشی‌پور هم تاکنون چند اثر زواگو را به شکل ترجمه آزاد به فارسی برگردانده است. او در واقع به شکل اقتباس آزاد سراغ آثار زواگو رفته و در «قصه عشق» نیز همین کار را کرده است. مرعشی‌پور در اقتباس و بازنویسی «قصه عشق» شیوه مرسوم رمان‌های کلاسیک را در پیش گرفته و بخش‌هایی از داستان زواگو را با این شیوه بازنویسی کرده است. سطرهای ابتدای داستان، قصری عظیم و مشرف به دریا را توصیف می‌کند که اگرچه عمری صدساله



دارد، اما هنوز بابرجا و استوار است. نام این قصر صخره مورگبات است که معماری عجیب و تهنایی شگفت‌آوری دارد و چشم‌اندازهای رنگ‌بهره‌زنگ اطرافش بر جذایت آن افزوده است. «جلاال و شکوهی دارد که خشودی و سبک‌باری می‌آفریند و ابهتی که بیم و امید در دل می‌نشانند. پیش‌رو موج‌های هول‌انگیزی خواهید دید که آنها را صخره‌های سخت کرانه پیوسته پس می‌رانند و صدای ناله‌های‌شان بی‌وقفه در گوش طنین‌انداز است. در سویی راست، برهونی می‌بینید که تا قاف ادامه دارد و در سویی چپ بلندی‌های سر به فلک‌کشیده را که تا مسافتی دور در امتداد ساحل گسترده‌اند، گویی دست طبیعت دژهایی را برای کوتاه‌کردن دست متجاوزان ساخته باشد. اینک به پشت سر بنگرید تا زمینی بارور را با پوششی چندان چشم‌نواز ببینید که در وهم نمی‌کنجد، درختانی پربرار با فراورده‌هایی رنگارنگ و جویبارهایی که در میان این همه زیبایی روان‌اند و حیات را تضمین می‌کنند و عشق به زندگی را در دل هر بیننده‌ای زنده می‌دارند». خانواده اشرافی مورگبات در این قصر زندگی می‌کنند. از این خانواده اصلد دو برادر به جا مانده‌اند که یکی‌شان با دختری از کشاورزان همان منطقه ازدواج کرده و دیگری مجرد مانده است. این دو سرخوشانه و به دور از هیاهوی شهر در این قصر روزگار می‌گذرانند. همه‌چیز طبق روال عادی پیش می‌رود تا اینکه جنگ میان فرانسه و انگلیس درمی‌گیرد و حس وطن‌دوستی دو برادر باعث می‌شود آنها با فروش بخشی از اموالشان چند کشتی و همچنین نیروی نظامی فراهم کنند و به کشتی‌های بازگانی انگلیس حمله کنند. آنها تا پایان جنگ و شکست امپراتوری انگلیس به این کار ادامه می‌دهند و به این ترتیب پس از جنگ هم ثروت زیادی به دست می‌آورند و هم به شهرت می‌رسند، هرچند هیچ‌یک چندان حاصلی برایشان ندارد، چراکه یکی از آنها پاهایش را از دست داده و دیگری نابینا شده است. در بخشی دیگر از این رمان می‌خوانیم: «تردیدی نیست که انگلیسی‌ها ملت بزرگی هستند و انگلستان در زمره ثروتمندترین کشورهای جهان به شمار می‌آید. در بازرگانی همانند ندارد. زغال سنگ را کشتی‌هایش به دورترین جاهای دنیا می‌برد و از فروش پنبه، پارچه، آهن‌آلات، ماهی‌های گوناگون ... سودی سرشار به خزان‌هاش می‌برد. دو دشتی از این رمان می‌شناسیم: سوارکارانی که در مسابقات اسب می‌تازند و به پول و شهرت می‌رسند و دزدانی که در دنیا معروف‌اند و به اندازه‌ای ثروست که سرمه را از چشم می‌ربایند و با نوآوری‌هایشان پلیس را شگفت‌زده می‌کنند. در سراسر انگلیس آگهی‌هایی بر در و دیوار می‌بینید که پلیس وجود آنها را به مردم هشدار می‌دهد؛ اما چندان درد از ذهن نیست اگر در همان حال که سرگرم خواندن آگهی هستید، موجودی‌تان را به بغما ببرند. با این همه از یک درد تنها چه برمی‌آید جز اینکه در ایستگاه‌ها و درویر هتل‌ها یا در جاهای پرجمعیت و شلوغ کمین کند و خود را در معرض دستگیری قرار دهد تا شاید بتواند نقشه‌ای را از جیب رهنذری بریاید و چند روزی را با آن سر کند».



#### نادر شهریوری (صدقی)

«خوشا به سعادت دوران‌هایی که آسمان پرستاره نقشه تمام راه‌های ممکن است! خوشا به سعادت دوران‌هایی که راه‌هایش با نور ستارگان شروع می‌شود! جهان پهناور است اما چون خانه می‌ماند». جملات لوکاج اشاره به گذشته دارد؛ به دوران‌هایی که زمین و آسمان، سوژه و ایزه در هماهنگی کامل و در یک همبودی به سر می‌برند تا بدان اندازه که انسان در جهان پهناور حبس بی‌خانمانی نمی‌کند. به نظر لوکاج بیان هنری این دوران خود را در حماسه نشان می‌دهد، حماسه مربوط به جهانی است که جان در آن بیگانه نیست. دوران‌ها اما سیری می‌شوند، جان دیواری را تجربه می‌کند و حس درخانه‌بودن را از دست می‌دهد. آن‌گاه آدمی بی‌خانمان می‌شود. به نظر لوکاج بیان هنری این دوران خود را در رمان نمایان می‌کند.

لوکاج رمان را هنر جهان مدرن می‌داند؛ هنری که تنش میان انسان و جامعه را نمایان می‌کند. به نظر لوکاج نحوه برخورد آدمی -سوژه- با این تنش سرنوشت او را تعیین می‌کند. لوکاج برای تشریح نظر خود از سه سنخ رمان نام می‌برد که هرکدام نحوه‌ای متفاوت از برخورد قهرمان با جهان را نمایان می‌کند، این سه سنخ عبارت‌اند از رمان ایدئالیسم انتزاعی، رمان رمانتیسم پندارزدا (روان‌شناسی پندارزدا) و رمان آموزشی.

در سنخ رمان ایدئالیسم انتزاعی فرد کوچک‌تر از جهان است و تلاش می‌کند جهان بزرگ را مطابق آرزمان‌های خود کند. او در آن ایدئالیسم خودساخته شکست می‌خورد، زیرا نمی‌تواند نسبتی واقعی با واقعیت برقرار کند. دن‌کیشوت نمونه‌ای از چنین شخصیت پرماجرایی است. سنخ دوم رمان، رمانیسم پندارزدا است که در آن قهرمان بزرگ‌تر از جهان است و آگاهی‌هایی که او به آن پروبال می‌دهد بسی فراتر از محدودیت‌های واقعیت اجتماعی قرار می‌گیرد و چون درنهایت قهرمان نمی‌تواند با واقعیتی مواجه شود یا آن را تغییر دهد، بیشتر به خود بسنده می‌کند و درنهایت نظاره‌گر حوادث بیرون باقی می‌ماند. «روان‌شناسی پندارزدا» که درباره این سنخ قهرمان به کار می‌رود به بُعد روح و روان فردی تنها اشاره دارد که تنها با اتکا به پندارهای خود زندگی می‌کند. فردریک مورو شخصیت رمان «تربیت احساسات» اثر فلوربر نمونه‌ای از چنین «من» برنگی است. اما سنخ سومی که لوکاج ارائه می‌دهد ترکیبی از این دو سنخ (سنخ اول و دوم) است، در این سنخ قهرمان واقع‌بین می‌شود. او می‌کوشد هم با واقعیت روبه‌رو شود و هم به تأملات نظری بپرامون آن بپردازد، او که به شکاف میان خود و جهان پی برده است به امکان‌ناپذیری رفع آن نگاه می‌شود، نمونه‌ای از این شکل زندگی را بیشتر در شخصیت‌های داستانیفسکی مشاهده می‌کنیم.

تأملات لوکاج درباره هر یک از این سه شکل زندگی -سه سنخ رمان- شخصیت‌های رمان، پرتویی تازه بر ابعاد و لایه‌های کشف‌نشده ادبیات جهان می‌اندازد. لوکاج تأملات درباره «دن‌کیشوت» را بهترین تأملات خود می‌داند. به نظر او دن‌کیشوت اگرچه شخصیتی مهم اما ساده داشت، آرزمان او نزد خودش کاملاً روشن بود و سخت به آن باور داشت. دن‌کیشوت که

**شرق:** جهان در غیاب ادبیات چگونه است و دقیق‌تر اینکه اگر به طور کلی هرگز چیزی به اسم ادبیات به وجود نیامده بود و قصه‌ها هیچ‌گاه از شکل شفاهی به روی کاغذ نمی‌آمدند، جهان انسانی چگونه بود؟ این پرسشی است که مارتین پوکنر در کتاب «جهان مکتوب» طرح می‌کند؛ کتابی با عنوان فرعی چگونه ادبیات به تاریخ شکل داد که با ترجمه علی منصوری در نشر بیدگل منتشر شده است.

پوکنر در پاسخ به این پرسش که اگر ادبات مکتوب وجود نداشت جهان ما چه شکلی داشت، می‌گوید که پیش از هرچیز تصور چنین جهانی برای ما تقریباً غیرممکن است: «گاهی اوقات سعی می‌کنم جهان را در غیاب ادبیات تصور کنم -جهانی که در هواپیماهایش هیچ کتابی پیدا نمی‌شود و کتاب‌فروشی‌ها و کتابخانه‌ها مملو از قفسه‌های خالی‌اند (در این جهان، کتابخانه خودم هم دیگر در حال سرریز نیست). دیگر صنعت چاپ و سایت آموزشی در کار نیست و وقتی بی‌خوابی به سرم می‌زند، کنار تختخواب چیزی پیدا نمی‌شود. همه این‌ها ناگوارند، اما چیزی نیستند در برابر این تصور که اگر ادبیات هرگز به وجود نیامده بود و قصه‌ها فقط به شکل شفاهی تعریف می‌شدند؛ و هیچ‌گاه به روی کاغذ نیامده بودند، چه بر سر ما می‌آمد». در غیاب ادبیات مکتوب، درک ما از تاریخ و افول امپراتوری‌ها و ملت‌ها همگی شکلی متفاوت پیدا می‌کرد. اکثر ایده‌های فلسفی و سیاسی هرگز با به عرصه وجود نمی‌گذاشتند زیرا ادبیاتی که به آنها پروبال می‌دهد اصولاً وجود نداشت. و نیز خبری از باورهای مذهبی هم نبود چون متن مقدسی حاوی آن باورها در دست نبود: «ادبیات تنها برای کتاب‌دوستان نیست و از چهار هزار سال پیش که پدید آمده، زندگی بیشتر انسان‌های روی زمین را تحت تأثیر قرار داده است- چنانکه سه فضانوردی که سوار سفینه آپولو۷ بودند این موضوع را درک می‌کردند». اشاره پوکنر به موضوع فضانوردان، اشاره به تجربه انسان‌هایی است که غوطه‌وربودن در فضا را تجربه می‌کردند اما هیچ وسیله‌ای برای توصیف تجربه‌شان بهتر از شعر یا بیان مکتوب وجود نداشت‌ه است. در نتیجه آنها پیامی مکتوب را خطاب به مردم زمین خواندند و «روی زمین ۵۰۰ میلیون مخاطب مسحور آنها شده بودند. این پرمخاطب‌ترین منبایره زنده در تمامی تاریخ بشر بود». پوکنر می‌گوید که سه فضانورد اگرچه کمک چندانی به علم نکردند اما نمی‌توان منکر دستاوردهان برای ادبیات شد. او می‌گوید که اگر جای این سه انسان، شامیان‌زهای به فضا رفته بود، دیگر این امکان که احساسات خود را درباره فضا در قالب کلمات بیان کند وجود نداشت. «همچنین نمی‌توانست به فکر نقل‌قول جملاتی از کتاب مقدس بیفتد، که به شکلی غیرمنتظره

## ادبیات



#### شکل‌های زندگی: لوکاج و پدیده رمان

## سه شکل زندگی

در تب ایدئالیسمی قوی می‌سوخت درصدد بود تا جهان کوچک خود را بگستراند و آرزمان‌های خود را

جهانی کند، اما مسئله تماماً آن بود که آرزمان‌هایش نسبتی با واقعیت نداشت. «تربیت احساسات» \*\* زندگی سانتی‌مانتال (احساساتی) آدمی رمانتیک به نام فردریک مورو است. عنوان رمان فلوربر قابل تأمل است. سانتی‌مانتالیسم چنان در فردریک قوی است که درنهایت به انفعال او منجر می‌شود، ماجرای رمان به آشنایی اتفاقی فردریک با خانواده آرنو برمی‌گردد. او که به‌مادام آرنودل می‌بندد، از آن پس تمامی زندگی‌اش حول ماجرای پرافت‌وخیز و چگونگی برخورد با مادام سیری می‌شود. اهمیت این رابطه برای فردریک چنان سبزی تلقی می‌شود که سایر امور جهان به نظرش نمی‌آید. پس از آن فردریک از جهان می‌کسلد و خود را در خود زندانی می‌کند و همه‌چیز به جز مادام آرنو را به فراموشی می‌سپرد. از آن به بعد آرزوهای شخصی و جاه‌طلبی‌هایش که سودای وزارت هم یکی از سوداها است تماماً قربانی سانتی‌مانتالیسم جهان درون او می‌شود. بدین‌سان انفعال که نتیجه درون‌گرایی شدت‌یافته فردریک است او را از جهان واقعی دور می‌کند. انفعال در فردریک تا بدان حد است که توفان وقایع ۱۸۴۸ و حواشی‌های پرانده‌ان آن که منجر به جمهوری دوم فرانسه می‌شود نیز نمی‌تواند او را به

و همین‌طور عشق پرنس میشکین به آناستازیا، نشانه‌ای از ساده‌انگاری‌شان است. اما این دو در همه حال اخلاقی عمل می‌کنند و یا به عبارتی دقیق‌تر «اخلاق» نقطه عزیمت کنش‌هایشان است. با این تفاوت که دن‌کیشوت شوالیه‌وار به پیشواز اتفاقات پیش‌رو می‌رود و تحقق ایده‌های خود را در آینده جست‌وجو می‌کند درحالی‌که آرزمان‌های میشکین در جهان پشت‌سر و در گذشته قرار دارد\*\*\*\*. در بهشتی عاری از هر تنش. همه شواهد هم دال بر آن است که در میشکین با جانی روبه‌رویم که از گذشته‌ای دور، از مکانی آغازین چه‌بسا از فراسوی آسمان‌ها به زمین هبوط کرده است، سادگی‌اش هم به خاطر آن است که رفتار زمینیان را در نمی‌یابد، تنها آنچه به یاد می‌آورد بهشتی گذشته در دورست‌های ناپیدا است که از آنها تنها خاطراتی مبهم در ذهن دارد، خاطره‌هایی که نمی‌تواند فراموشان کند، درست شبیه به شازده کوچولوی اگزوریری.

داستایفسکی دن‌کیشوت را خوب درمی‌یابد، چون شبیه میشکین است، او درباره دن‌کیشوت می‌گوید از میان تمام چهره‌های زیبا در ادبیات مسیحی کامل‌ترین‌شان است اما این را هم اضافه می‌کند که دن‌کیشوت فقط به این علت زیباست که «توخالی» است. «توخالی‌بودن» دن‌کیشوت به‌دلیل آرزمان‌های بلندپروازانه‌اش است که نسبتی با واقعیت ندارد. همچنین به خاطر آن است که او نمونه‌آگاهی ترازیک است. ساده‌انگاری و به‌ویژه خوش‌انگاری‌اش هم به این علت است که ترازیک نمی‌اندیشد، به همین دلیل بد به دل راه نمی‌دهد و دقیقاً به همین دلیل «شکست» را در نمی‌یابد و با آن بیگانه می‌ماند.

به نظر داستایفسکی ارائه چهره‌ای ترازیک -مانند اکثر قهرمانانش- کاری ساده‌تر است، در عوض آنچه برای داستایفسکی طاقت‌فرساست ارائه شخصیت «خوب» و «کامل» است. داستایفسکی می‌گوید هیچ کاری سخت‌تر از پردازش شخصیت خوب در جهان بد نیست. در سایر موارد ضدقهرمان‌های داستایفسکی با آگاهی به وضعیت نامطلوب خویش تجربه‌ای از بی‌خانمانی ارائه می‌دهند که برای خواننده تجربه‌ای ملموس است. ضدقهرمان‌های داستایفسکی -به امکان‌ناپذیری رفع تنش میان آرزمان‌ها و آرزوهای خویش با زندگی پیش‌رو آگاهند، این آگاهی، همان آگاهی «جان» ترازیکی است که به نظر لوکاج ارائه آن تنها در شکل رمان «صورت» می‌پذیرد.

##### پی‌نوشت‌ها و منابع:

● «من» در قالب شخصیت فردریک حضوری پررنگ دارد؛ این به رمانتیسم و یا در واقع به سانتی‌مانتالیسم او ارتباط پیدا می‌کند، گویی «یک من و یک جهان» است. ● عنوان «تربیت احساسات» که زندیاد مهدی سجایی برگزیده در وهله اول رمانی آموزشی را به ذهن می‌آورد اما مضمون رمان بیشتر حول شخصیت احساساتی (سانتی‌مانتال) ساخته و پرداخته شده است. ● «دن‌کیشوت رو به آینده و اتفاقات پیش‌رو دارد و از جمله به همین دلیل مستند تفسیرهای رادیکال است، درحالی‌که پرنس میشکین با خاطراتی «فریز»‌شده از گذشته خود را در مسیر محافظه‌کاری قرار می‌دهد.

● «جان و صورت»، لوکاج، ترجمه رضا رضایی «فقت‌وگوهای با لوکاج»، ترجمه امید مهرگان «ارغنون» شماره‌های ۹-۱۰، پارکینسون، ترجمه هاله لاجوردی «نظریه رمان»، لوکاج، ترجمه حسن مرتضوی «رمان تاریخی»، لوکاج، ترجمه شاپور بهیان.

## چگونه ادبیات به تاریخ شکل داد

کتاب آموزشی فراتر می‌رود و کیفیتی کارگاه‌گونه پیدا می‌کند. او می‌نویسد که زمان‌بندی درست برای پاسخ‌دادن به سؤال‌های احتمالی، طرح درست و دقیق تمرین‌هایی برای आफتادان موضوع مورد بحث و لحن روان و صمیمی نویسنده در یک مطالب است که «خواننده در تمام طول کتاب می‌تواند حضور نویسنده را همچون استادی که در کارگاه نویسندگی حاضر است، در کنار خود احساس کند. او ویژگی دیگر کتاب را کیفیت بسیار کاربردی آن دانسته که فارغ از نظریه‌پردازی‌ها و کلی‌گویی‌های معمول در باب ماهیت فیلم‌نامه و عناصر آن به کاربردی‌ترین وجه ممکن صرفاً به چاره‌هایی می‌پردازد که می‌توانند در روایت یک داستان بصری با ساختاری منسجم مفید باشند. افزون بر این، پرسش‌هایی که در کتاب طرح می‌شود تمرین‌هایی آموزشی نیستند، بلکه درواقع، ابزارهایی‌اند که پاسخ به آنها اجزای مختلف فیلم‌نامه را مشخص می‌کند. خواننده، خواه نویسنده‌ای حرفه‌ای باشد یا کسی که تا به‌حال هیچ تجربه‌ای در این حیطه ندارد، می‌تواند با پاسخ‌دادن به پرسش‌های نویسنده و دنبال‌کردن شیوه او در این کتاب در نهایت یک فیلم‌نامه کامل بنویسد. هرچه پاسخ‌ها دقیق‌تر و با موضوع مرتبط‌تر باشد فیلم‌نامه دقیق‌تر نویسنده و درنظرگرفتن پرسش‌هایی که کتاب حاضر صرفاً کتاب آموزش فیلم‌نامه نویسی نیست، بلکه نوعی کتاب راهنما است برای فیلم‌نامه‌نویسان تازه‌کار و نیز حرفه‌ای که برای نوشتن هر پروژه می‌توانند دستورالعمل‌های آن را دنبال کنند و به فیلم‌نامه‌ای منسجم دست یابند.

با وجود همه این‌ها، مترجم کتاب منحصربه‌فردترین جنبه این کتاب را این‌گونه شرح داده است: «منحصربه‌فردترین جنبه این کتاب نه طرح پرسش‌ها و نه ساده‌سازی و همه‌فهم کردن روند فیلم‌نامه‌نویسی، بلکه استفاده از شیوه نشست‌های ده‌دقیقه‌ای است. درواقع نویسنده مدعی است (و در عمل هم با برنامه‌ریزی دقیق برای این کار نشان می‌دهد) که اگر نویسنده فرضی روزانه یک یا دو فرصت ده‌دقیقه‌ای در اختیار داشته باشد (که تقریباً در اختیار هر کسی است) می‌تواند طرف چند ماه یک فیلم‌نامه کامل بنویسد. برنامه‌ریزی دقیق نویسنده و درنظرگرفتن پرسش‌هایی که واقعا بتوان در ده دقیقه به آنها پاسخ داد کار را برای مخاطب ساده می‌کند». نویسنده کتاب، پیلار الساندرا، که مدرس و مشاور فیلم‌نامه‌نویسی است، معتقد است که محدودیت زمانی در کار فیلم‌نامه‌نویسی امری ضروری است و وقتی نویسنده‌ای محدودیت زمانی دارد با خلاقیت بیشتری می‌نویسد و به شکلی ناخودگاه الهامات درونی‌اش را در لحظه به کار می‌گیرد و می‌تواند بهترین عملکرد را داشته باشد.

#### عطف

#### نظر در تو می‌کنم ای بامداد

● **شرق:** «بام بلند هم‌چراغی» شامل گفت‌وگویی طولانی با آیدا شاملو درباره احمد شاملو است که چند سال پیش به کوشش سعید پورعظیمی منتشر شده بود و به‌تازگی چاپ چهارم آن در نشر نو منتشر شده است و البته این چاپ اول کتاب در نشر نو به شمار می‌رود. سعید پورعظیمی در طول چند سال با آیدا گفت‌وگو کرده که حاصل آن کتابی در سیزده فصل شده و در آن از کودکی تا واپسین دم شاملو صحبت شده است.

پورعظیمی در بخشی از پیش‌درآمد کتاب درباره انجام گفت‌وگوهایش با آیدا نوشته است: «در کنار حافظه قدرتمند باید از هوشمندی و مسئولیت‌شناسی آیدا یاد کرد: از حفظ برگه‌ای کوچک که شاملو یک کلمه روی آن نوشته، تا ثبت رویدادهای زندگی‌شان در یادداشت‌های ریز و درشت، با ذکر جای و روز و ساعت و حاضران و مسائل دیگر و حتی واپسین کلمات شاملو پیش از مرگ؛ بنابراین، آنچه روایت می‌کند اغلب از گزند فراموشی‌های ناگزیر حافظه در امان مانده است. خوانندگان در سراسر متن کتاب، شاهد این دقت‌های تحسین‌برانگیز خواهند بود و می‌توانند این‌بار شاعر را از آستان هم‌نفس او نظاره کنند و دریابند که شعر فارسی، وجود شاملو را بیش از هرچیز دیگر مدیون زندگانی ایناثرگانه آیداست».

گفت‌وگوها با دوران کودکی و خانواده آیدا آغاز شده است و سپس می‌رسد به سال آشنایی شاملو و آیدا. در نوروز سال چهارویک شاملو به همراه مادر و خواهرهایش به خانه‌ای در کوجه نقوی، بین خیابان ایرانشهر و خرمند جنوبی نقل مکان می‌کنند و به‌طوراتفاقی آیدا و شاملو همسایه می‌شوند: «ما طبقه اول بودیم و خانواده شاملو در طبقه هم‌کف خانه سه طبقه کناری که از طرف حیاط چند پله می‌خورد تا وارد ساختمان شوی؛ ولی از طرف کوجه پله نداشت؛ بنابراین، وقتی می‌رفتم روی بالکن، به حیاط و ایوانشان اشراف داشتم. ما برای تعطیلات رفته بودیم آبادان. چهاردهم فروردین با قطار از سفر



برگشتیم. برای دیدن جوانه‌های گل‌ها و درخت‌های حیاط رفتم روی بالکن. درخت‌ها و گل‌ها داشتند بیدار می‌شدند. برگشتیم دیدم آقایی درشت‌اندام و خوش‌تیپ، مرتب، با موهایی زیبا در ایوان حیاط خانه کناری ایستاده دارد مرا نگاه می‌کند. نگاه ما به شاملو و آیدا، مروری بر وقایع و اتفاقات زندگی شاملو تا پیش از این آشنایی هم شده است. در بخش‌های دیگر کتاب به کودکی شاملو و خانواده او هم پرداخته شده است و گفت‌وگوها کم‌کم پیش آمده‌اند و به زندگی، فعالیت‌های مختلف شاملو، بیماری‌اش، دوستی و ارتباطش با دیگر نویسندگان و شاعران ... پرداخته‌اند. در بخشی از این‌گفت‌وگو که به روزهای پیش از انقلاب مربوط است، آیدا درباره غلامحسین ساعدی در روزهای قبل از پیروزی انقلاب می‌گوید: «آن موقع اوضاع ایران خیلی آشفته بود و مردم آرام و قرار نداشتند و ساعدی چون احتمال می‌داد که انقلاب بشود، از خوشحالی در پوست خودش نمی‌کنجید. از شاملو می‌پرسید باید چه‌کار کنیم. شب‌ها به اکبر ساعدی و مجابی زنگ می‌زدند اخبار ایران را می‌گرفتند. اوضاع بعدی تغییر کرده بود و همه در یک حالت انتظار به سر می‌بردیم؛ ولی ساعدی کم‌کم داشت آب می‌شد. پریشان و بی‌قرار شده بود. آدمی که آن همه به درد مردم می‌رسید، نه می‌خورد نه می‌خوابید. دوست داشت بنویسد. برایش مداد و کاغذ خریدم و احمد هم تشویقش می‌کرد؛ ولی تا روز آخر کاغذها سپید روی میز اتاق ماند. دستش به نوشتن نرسید. از شوق انتباهات داخلی ایران اوایل رزمستان به وطن برگشت و مدتی بعد انقلاب پیروز شد... ساعدی خیلی خویشتن‌دار بود. نمی‌گفت که چه بله‌هایی سرش آمده و چه می‌کرد هرچوری هست دلش را شاد کند. ساعدی پاک و زلال و بی‌غش بود، مثل پچه. انسانی بود به تمام معنا احترام‌برانگیز. دیگر که می‌توان مثل این آدم‌ها را دید».

با وجود همه این‌ها، مترجم کتاب منحصربه‌فردترین جنبه این کتاب را این‌گونه شرح داده است: «منحصربه‌فردترین جنبه این کتاب نه طرح پرسش‌ها و نه ساده‌سازی و همه‌فهم کردن روند فیلم‌نامه‌نویسی، بلکه استفاده از شیوه نشست‌های ده‌دقیقه‌ای است. درواقع نویسنده مدعی است (و در عمل هم با برنامه‌ریزی دقیق برای این کار نشان می‌دهد) که اگر نویسنده فرضی روزانه یک یا دو فرصت ده‌دقیقه‌ای در اختیار داشته باشد (که تقریباً در اختیار هر کسی است) می‌تواند طرف چند ماه یک فیلم‌نامه کامل بنویسد. برنامه‌ریزی دقیق نویسنده و درنظرگرفتن پرسش‌هایی که واقعا بتوان در ده دقیقه به آنها پاسخ داد کار را برای مخاطب ساده می‌کند». نویسنده کتاب، پیلار الساندرا، که مدرس و مشاور فیلم‌نامه‌نویسی است، معتقد است که محدودیت زمانی در کار فیلم‌نامه‌نویسی امری ضروری است و وقتی نویسنده‌ای محدودیت زمانی دارد با خلاقیت بیشتری می‌نویسد و به شکلی ناخودگاه الهامات درونی‌اش را در لحظه به کار می‌گیرد و می‌تواند بهترین عملکرد را داشته باشد.